

ای سرونا حسن که خوش میروی بنام  
فرقت بر باد غفلت نازت که درازن  
آنرا که بوی غیر زلف تو آرزوست  
از طعنه رقیب مکر و دغبار من  
پروانه را ز شمع بود سوز دل و  
دل از طواف کعبه کویت و قمر خجسته  
هر دم ز خون وید و چاه صدف مست  
صوفی که بیتی تو بر لبی بود و  
چون با ناست بر سرم رفت کف زان  
جانف که بوش از لب سلف شنبدر آ  
برینا بدار بنامی است کلام هنوز  
روز اول رفت و نیم بر سر زلف تو  
از دلم کفتم سر زلف ترا مشک و نعق  
نام من رفته است بر لبی است جانف  
عشق را بنام تو هر قطره صد نیاز  
بیریه بر قد سروت قبای ناز  
چون بود کوب بر آتش سوزان بود  
چون ز زگر بر بندم او در دهان کجا  
ی شمع عارض تو دلم را بود که  
از شوق آن حریم نزار و سر جبار  
بی طاق بی روی تو نماز حواجر  
بشکست عهد چون در میجا روز  
بر امید جام لعنت دردی است نام هنوز  
تا چه خواهد شد درین سو و اسرار مجام  
ببندم هر خطی تیغ مور بر اندام هنوز  
اهل در ابوی جان می آن نام هنوز

بر تو روی نزار و رفوتم دیدم آفتاب  
ای که کفنی جان بد تو باشت آرام  
ساقیا کجی عجز از آب گلگون و کوه من  
در ازل دوست ما راستی لعل است  
میر و بر دم چو سیم بر روی نام هنوز  
جان به پنهانش سپردم است آرام  
در میان پنجگان عشق او خاتم هنوز  
جرعه جامی که من جوش آن جام هنوز  
در قلم آورد حافظ قصه لعل است  
بجیوان میروم هر دم ز اقل نام هنوز  
بیای که در تن مرده روان در آید با  
بیای که فرات تویشم من جان کزین  
بیا هر چه بگویند خون دل گرفت  
بیش آینه دل مرا آنچه می آرام  
بران مثل که شب آسین است و روز تو  
ز خوف باویر دل ترک من به بندم آرام  
بیای که بلیل مطبوع خاطر حافظ  
بوی گلگون و صفتی در آید باز  
بیاوشتی ما در شط شراب انداز  
عزیز و لوله در جان بیخ و شتاب انداز